



## از این موج نترس

✍️ ملک تاج گرجی نیا

ماهیان از تلاطم دریا به خدا شکایت بردند و چون دریا آرام شد نمود را اسیر تور صیادان یافتند.  
تلاطم زندگی مکتبی دارد، از این موج نترس، از خدا می-  
فواهم دریای دلت آرام باشد وقتی که دریای زندگیت طوفانی است.



تقدیم به بزرگترین حادثه‌ی زندگی‌ام: «حاج بابا»

## حاج بابا

✍️ سارا صاحب

حاج بابا!  
هر چه ابرهای این آسمان، بزرگ‌تر و حجیم‌تر شدند، تو بیشتر باریدی.  
سپهر هزار رنگی که جوانی ما را تا همه خشکسالی‌ها برد،  
و با هر حادثه‌ای که رخ داد شناسنامه‌ی دیگری گرفت...  
حاج بابا!  
دلنگ‌تر از حال و گسسته‌تر از این با تو نبودم.  
بزرگ‌ترین رفیقم تویی...  
نم چهره‌ات به یادم می‌اندازد که هیچگاه صاحب این سارا سلوک نشده‌ام.  
آن قدر که این منش را هم پس از مرگت باید به فراموشی سپرد...  
حاج بابا!  
تو که می‌دانی شیرین عسل‌ها قصد جانمان دارند.  
همیشه در غیابت گفته‌ام:  
وقار و صلابت و عرفان و رضایت از چهار میخ زندگی  
و بلندای شعور فاتحه‌ی بی‌ملاحظگی‌ها می‌شود...  
حاج بابا!  
در کدام شب، محاسن حسنه‌ات گم شد؟  
دب اکبر کی پی دب اصغر رفت که خاطر ناهید و اختر پریشان شد؟  
من شاهدیم:  
در غیاب هیچ صالحی، صالح نشدی.  
در غیاب هیچ عاشقی، عاشق نشدی.  
در غیاب هیچ صادقی، صادق نشدی.  
من شاهدیم... عارفانه بودی!  
حاج بابا!  
هرگز بدون سلام از کنار آب گذر نکردی!  
فروتنی‌ات به من هم سرایت می‌کرد.  
و من آموختم: جسارت کافی نیست!  
لطافت و اصالت کافی ست...  
راه رفتن میان ایستگاه‌های اتوبوس و صدای چکاوک حنجره‌ی تو «جوانی» بود!  
آن چه بود، تو بودی!  
کافی بود!!  
افق توفیقات من بود...  
بهترین شعرت تعلیم غرور بود...  
چرا هر بار ماشین دوچرخت گم می‌شد، تمام شهر را پیاده گز می‌کردی؟  
هنوز هم اسارت دست از سر ما بر نمی‌دارد!  
من رفیقی دارم بزرگ...  
سپهریست هزار رنگ!  
که با وقوع هیچ حادثه‌ای نامش عوض نمی‌شود...

## حریم عشق

● راضیه معزی مقدم

در حریم عشق تو، چون قاصدک پر می‌کشم  
آن خیال خال تو، آهسته در بر می‌کشم  
زیر رگبار حوادث ای مقیم آرزو  
چتر احساس تو را پیوسته بر سر می‌کشم  
تا که هر شب خواب چشمان تو تقدیر من است  
چشم شب گون تو را لبریز اختر می‌کشم  
تازگی‌ها، خواب تنها رفتنت را دیده‌ام  
بوی گندم می‌دهی، پیراهنی تر می‌کشم  
امشب نقش تو بر دیوار دل افتاده است  
دزدکی از بام دل بر عشق تو سر می‌کشم



## بی‌خوابی

✓ پروین باقری

دیری است درون سینه دل بی تاب است  
شبهای دلم غریب و بی مهتاب است  
افسوس سفر کرده‌ای از شهر نگام  
چشمان ترم از غم تو بی خواب است



## حقوق

◆ حبیب اله زارع

ای حقوق گفتم که یارم می‌شوی  
وقت پیری غمگسارم می‌شوی  
لیک ماندی در سرراشید زوال  
گشته‌ای بر گردنم بند و وبال  
کاشکی تو ترب می‌بودی حقوق  
همچو آب شرب می‌بودی حقوق  
کاش می‌بودی پنییر قالبی  
یا که می‌بودی خیار و طالبی  
کاش می‌بودی برنج کیسه‌ای  
تا به انبارت زرم من بوسه‌ای  
کاش می‌بودی زمین و ساختمان  
تا به اوچت مفتخر سازم زبان  
کاش روغن می‌شدی در این زمان  
تا تو را پنهان کنم در هر مکان  
کاش مثل شیر می‌بودی سفید  
تا بگشتی در سیاهی ناپدید  
هیچ اوجی تو نداری جز رکود  
مانده‌ای آخر تو در این تار و پود  
کاش من فراش مجلس می‌بدم  
یا وزیر نفت مخلص می‌بدم  
یا که می‌بودم بزرگی در قضا  
تا تو بودی در بلندی فضا  
اسفنج و سیر و ترب و جعفری  
در حقیقت بر تو دارند برتری  
مانده‌ام آخر چه سازم این زمان  
خرج و دخلم پشت این باشد نشان  
گرچه مغموم در این پیچ و عذاب  
جان من باشد فدای انقلاب



## تو نیستی

● مرضیه قربانی‌زاده

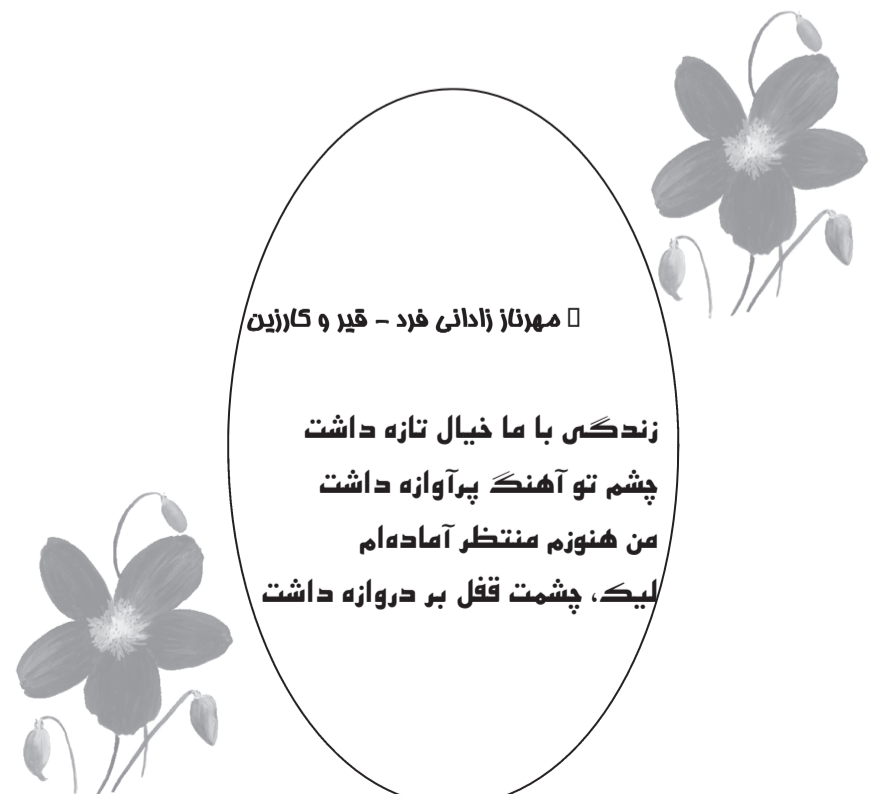
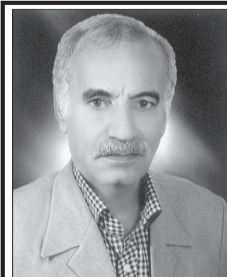
دوستت داشتم بی هیچ بهانه‌ای  
و اما تو دوستم نداشتی  
رفتی... بی هیچ نگاهی، تبسمی یا...  
و اما من  
ماندم و ذره ذره ایوب شدم  
و بعد از آن در فتنان قهوه‌ام ناپدید شدی  
زیر این گنبد کبود، انگار فقط «تو» نبود  
حتی برای تسلیتم  
یک قاصدک بال و پر شکسته هم نیامد  
و بعد از رفتنت،  
جاده هم کاسه‌ی صبرش لبریز شد  
اما...  
□  
می‌دانم راه را گم کرده‌ای  
- فردا هم روز خداست



## منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح پذیر



□ مهرناز زادانی فرد - قیر و کارزین

زندگی با ما خیال تازه داشت  
چشم تو آهنگ پرآوازه داشت  
من هنوزم منتظر آماده‌ام  
لیک، چشمت قفل بر دروازه داشت